

ژاله, [09:19 2023/08/29]

توصیه یک جامعه‌شناس به اساتید اخراجی: آبادی باشید که روبه‌روی ویرانه لبخند می‌زند! رنج‌ها را در خود مدفون نکنید؛ به نوشتار درآورید، کلمات شفابخش‌اند

عباس کاظمی- جامعه‌شناس خطاب به اساتیدی که اخیراً از دانشگاه‌ها اخراج شدند، نوشت: من درباره‌ی سرنوشت تلخ و رنج‌های خودم از بیرون‌رانده‌شدن از دانشگاه تهران هرگز ننوشتم. آن زمان با خودم گفتم تجربه‌ی من چه اهمیتی دارد وقتی که این‌همه آدم هستند که صدایشان در ویرانه‌های زندگی مدفون شده است؛ اما اکنون که هر روز صدای لرزان هریک از همکاران در معرض تهدید به اخراج یا اخراج‌شده را می‌شنوم، نظرم تغییر کرد. اکنون خیل عظیمی از دانشمندان ما در علوم انسانی، قربانی تبعیض و بی‌انصافی‌های سیاسی و گاهی قبیله‌ای قرار می‌گیرند. آنها ممکن است دوست داشته باشند در لاک خود فروروند. نسل ما، رنج‌هایمان را به بیماری و درد بدل کرده است. لطفاً شما این رنج‌ها را در خود مدفون نکنید؛ به نوشتار درآورید. کلمات شفابخش‌اند؛ دردها را از روحتان بیرون می‌کشند و دیگران نیز با شریک‌شدن در آن، از دشواری‌های پیش‌رویتان می‌کاهند. دوستان آواره‌ی من! نوشتن درمان است، جان است، اما تحمل درد و سکوت، درد بی‌امان است.

عباس کاظمی- جامعه‌شناس در بیان فردا نوشت: نمی‌دانم در این لحظات رنج‌آلود چه بنویسم. این‌روزها هریک که می‌نویسم، مطلب را نیمه‌کاره رها می‌کنم. در واقع، مدت‌هاست که نمی‌توانم نوشتاری را به سرانجام برسانم، شبیه بنایی نیمه‌کاره شده‌ام که به حال خود رها شده اما وانمود می‌کند که اوضاع عادی است و کارها در حال انجام: دست‌وپازدن برای دوری از ویرانه‌شدن!

من درباره‌ی سرنوشت تلخ و رنج‌های خودم از بیرون‌رانده‌شدن از دانشگاه تهران هرگز ننوشتم. آن زمان با خودم گفتم تجربه‌ی من چه اهمیتی دارد وقتی که این‌همه آدم هستند که صدایشان در ویرانه‌های زندگی مدفون شده است؛ اما اکنون که هر روز صدای لرزان هریک از همکاران در معرض تهدید به اخراج یا اخراج‌شده را می‌شنوم، نظرم تغییر کرد. برخی همکارانم با دیدن نشانه‌های اخراج، به امید ماندن، در لاک خود فرورفتند، سکوتی سرد همراه با درد، رنج و اضطراب را تحمل می‌کنند، و اغلب آنهایی که اخراج شدند صدایی ندارند! حتی ممکن است هیچ‌گاه نامشان در رسانه‌ها آورده نشود. این روزها زیاد می‌شنوم این ناله‌های نهان را؛ یکی قلبش درد گرفته راهی بیمارستان شده، دیگری افسرده شده، آن دیگر دچار اضطراب شدید و آن دیگری بیماری خودایمنی و...

معلم‌ان دانشگاه، خود از طریق سازوکارهای تحقیرکننده استخدام می‌شوند. برخی اوقات مناسب تحقیر را از رده‌های بالاتر از خود تجربه می‌کنند و با انبوهی از درس و کلاس‌ها با دست‌مزد اندک و موقعیت شغلی بی‌ثبات روزگار می‌گذرانند. شیوه استخدام استادان و کار در دانشگاه، مانند ایستادن روی یک بند است، درحالی‌که همیشه چشم‌ت به پایین خیره شده است. این روزها اینکه تا کی در دانشگاه اجازه تدریس دارید، دغدغه اغلب استادان است (الا متقلبان خاموش).

اخیراً دوستی، با استاد بزرگوارم نیک‌گوهر گفتگویی داشت. او هنوز رنج‌هایش از تجربه اخراج از سال‌های ابتدایی دهه ۶۰ کنارش بودند و داغ‌های تازه می‌نمودند. دردها اگر به کلمه تبدیل نشوند، جای زخمشان همیشه می‌ماند. باین‌حال، مردانی چون نیک‌گوهر اگرچه الگوی ایستادن و کارکردن برای همه ما هستند اما باید اعتراف کنیم که ما جماعت علوم اجتماعی، وظیفه خودمان را برای بودن و ماندن در کنار آنها فراموش کرده بودیم.

زمانی که در اواخر دهه ۸۰ خیلی از استادان را از دانشگاه به بیرون روان می‌کردند، این‌همه آگاهی که امروز وجود دارد، نبود. آنها جماعتی کوچک و تنها بودند و چونان جزامیان از این شهر به آن شهر و از این کشور به آن کشور معلق بودند. من نظارم‌گر آوارگی برخی از آنها از نزدیک بودم. هیچ آدمی در شهر و دیار خود غریب نباشد! تنهایی یکی از بزرگترین دردهای ما بعد از اخراج بود.

اکنون خیل عظیمی از دانشمندان ما در علوم انسانی، قربانی تبعیض و بی‌انصافی‌های سیاسی و گاهی قبیله‌ای قرار می‌گیرند. آنها ممکن است دوست داشته باشند در لاک خود فروروند. نسل ما، رنج‌هایمان را به بیماری و درد بدل کرده است. لطفاً شما این رنج‌ها را در خود مدفون نکنید؛ به نوشتار درآورید. کلمات شفابخش‌اند؛ دردها را از روحتان بیرون می‌کشند و دیگران نیز با شریک‌شدن در آن، از دشواری‌های پیش‌رویتان می‌کاهند. دوستان آواره‌ی من! نوشتن درمان است، جان است، اما تحمل درد و سکوت، درد بی‌امان است.

با خودم اندیشیدم که چه کمکی به شماییان می‌توانم بکنم. می‌توانم راه‌های رفته و نرفته خودم را با شما قسمت کنم. می‌توانم به شما بگویم بیرون‌آمدن از دانشگاه، مانند خروج از جزیره‌ای است که گویا منفصل از جامعه بوده‌اید. اینک به جامعه خوش آمدید. روشن است که از نظر من ماندن در دانشگاه یک ضرورت است برای امیدوارنگاه‌داشتن نسل جدید اما اگر چنین نشد، دست از امیدواری و امیدوارکردن بردارید.

چند روز پیش، با دو رفیق سرشار از رنج و اضطراب صحبت کردم. با خود اندیشه کردم که کاش می‌شد به همه شماییان گفت که چقدر باید در این لحظات پرتالهاب، قوی بایستید و از سیاست‌های شکننده‌ای که قرار است شما را به ویرانه بدل کنند دوری گزینید. کسانی هستند که شما را ویران می‌خواهند. آبادی باشید که روبه‌روی ویرانه لبخند می‌زند.

برخی از استادانی که اخراج می‌شوند، بسیار تحسین و تکریم می‌شوند، به چشم دانشجویان، قهرمانانی بی‌همتا جلوه می‌کنند، گاهی خود باور می‌کنند که قهرمان‌اند و دست به کارهایی ناندیشیده می‌زنند. شما قهرمان نیستید! این، علوم انسانی است که قهرمان است. اوست که چونان خورشیدی بر جامعه روشنائی افکنده و بر دل اهالی قدرت ترس. زود است که از یادها می‌روید. این سلام‌وصلوات‌ها به خاطره تبدیل می‌شوند، باید فکری برای زندگی خود بکنید. این پرسش مهم به میان ما می‌آید که بعد از اخراج، اغلب اهالی علوم انسانی که بی‌پشتوانه‌اند چه باید بکنند؟ اگر بنویسید و ایده‌هایتان را به اشتراک بگذارید، کمک بزرگی به یکدیگر می‌کنید